

درس‌گفتار «رویکرد تاریخی و ادبی به قرآن»، بخش دو احیای دوباره نبوت: قرآن در محیط تاریخی‌اش

مترجم: زینب ایزدی
ویراستار: سید علی آقایی

به این مجموعه کوتاه از پادکست‌های درباره قرآن خوش آمدید. من نیکلای ساینای هستم از دانشگاه آکسفورد، و از شورای پژوهشی ادبیات و علوم انسانی بریتانیا برای حمایت از تهیه و تولید این چهارگفتار کوتاه سپاسگزارم.

در قرآن آمده است: «ای اهل کتاب، رسول ما [یعنی رسول خدا، یعنی محمد] به سوی شما آمده است تا پس از وقفه‌ای در رسولان [حقایق را] برای شما روشن کند، تا نگویید برای ما بشارت‌گر و هشداردهنده‌ای نیامد. پس قطعاً برای شما بشارت‌گر و هشداردهنده‌ای آمده است. و خدا بر هر چیزی تواناست» (مائده: ۱۹). این آیه جالب‌توجه است زیرا اتفاقاً به حقیقتی بنیادین درباره قرآن اقرار می‌کند که شایسته تأکید است. هنگامی که ابلاغ، تلاوت و استنساخ متن‌های عربی گردآمده در قرآن آغاز شد، یهودیت و مسیحیت دو دین موجود و باسابقه بودند. مطابق قرآن، خدا از طریق رسولان و پیامبران متعدد پیشین، از جمله نوح و ابراهیم و عیسی، به انسان‌ها هشدار داده است. اما زمانی که خدا محمد را فرستاده، از او با تعبیر «فرستاده ما» (رسولنا) یاد کرده؛ [گویا] در نهاد نبوت رکود یا وقفه‌ای پدید آمده است. رسالت محمد پس از فاصله تاریخی قابل ملاحظه‌ای نسبت به رسولان پیشین آغاز می‌شود.

به لحاظ تاریخی، کاملاً درست است که فرض کنیم تاریخ پیکره قرآن واقعاً به اوایل سده هفتم میلادی برمی‌گردد (چنان‌که من تصور می‌کنم) و در این صورت، نوشته‌های عهد جدید تا آن زمان به‌طور متوسط حدود پنج قرن قدمت داشتند و نوشته‌های عهد عتیق حتی به مراتب قدیم‌تر بودند؛ همچنین بسیاری از آموزه‌ها، آداب و رسوم دینی و نهادهای نماینده مسیحیت و یهودیت خاخامی پیش‌تر پدید آمده بودند. در هر دوی این ادیان کهن مدت‌ها بود که مرجعیت پیامبرانه و کاریزماتیک فراموش شده بود و با دوری از مرجعیت شخصی سخن‌گویان امر الهی، تمایل به مرجعیت نهادی عالمان دین، یعنی مرجعیت خاخام‌ها و راهب‌ها و اسقف‌ها، به میان آمده بود. [در چنین موقعیتی] راه اصلی دستیابی به کلام خدا دیگر نه وحی‌های دریافت‌شده از طریق معاصرانی که به آنها الهام می‌شد، بلکه نوشته‌ها و روایت‌هایی کهن بود که به تفسیر دقیق نیاز

داشتند و چاره کار را تصمیم‌های گروهی شوراها‌ی کلیسا تعیین می‌کرد. از این رو، یک ناظر بیرونی خاورمیانه در آغاز قرن هفتم میلادی احتمالاً شگفت‌زده می‌شود که ببیند دینی جدید در حال ظهور است که بر پایه کتاب مقدسی جدید قرار دارد و پیامبری جدید آن را اعلام کرده است، [آن هم] پیامبری که [در منطقه‌ای] بسیار دور از مراکز فرهنگی جهان باستان برخاسته و به زبان عربی، که تا آن زمان آثاری مکتوب درباره موضوعات دینی نداشته است، تبلیغ می‌کند. خود قرآن اذعان دارد که این جنبه از این سناریو شگفت‌انگیز یا دست‌کم درخور درنگ است. از جمله اینکه چندین آیه قرآن بر این واقعیت تأکید دارند که قرآن به زبان عربی روشن است، و به زبان عبری یا یونانی یا آرامی نیست که زبان‌هایی کاملاً ریشه‌دار برای علوم دینی و کتاب مقدس در دوران باستان متأخر بودند.

آیه‌ای که در ابتدای این بخش بررسی کردیم تصدیق می‌کند که وحی‌های قرآن هم‌ارز احیای دوباره نبوت است که برای مدتی طولانی دچار وقفه شده بود. در این قسمت به محیط تاریخی‌ای که در آن این احیای دوباره نبوت به زبان عربی رخ داد نگاهی دقیق‌تر خواهیم انداخت. ما با بررسی این موضوع آغاز خواهیم کرد که قرآن کدام مخاطب یا مخاطبان را به صورت جمع در نظر داشته و تلاش کرده به آنان چه بگوید. آیه‌ای که در ابتدا نقل کردم می‌خواهد بگوید یکی از دلایل برای فرستادن رسول قرآن و در نتیجه برای احیای دوباره نبوت نیاز به روشن‌سازی [حقایق] برای «اهل کتاب» بوده است. تعبیر عربی «أهل الكتاب» اصطلاح قرآنی متعارفی برای یهودیان و مسیحیان است که دریافت‌کنندگان مظاهر کهن‌تر کتاب مقدس الهی مانند تورات و انجیل معرفی می‌شوند. قرآن در نسبت با این سنت‌های کهن‌تر هم ادعای پیوستگی دارد و هم گسستگی. چندین آیه قرآن تأکید دارند که وحی‌های محمد مؤید کتاب‌های مقدس پیشین‌اند و این تلویحاً به معنای میزان قابل‌توجهی از هم‌پوشانی عقیدتی است. «ما کتاب را همراه با حقیقت بر تو نازل کرده‌ایم، که تصدیق‌کننده کتابی است که پیش از آن آمده است» (مائده: ۴۸). یک آیه این را می‌گوید، و همان طور که در بخش بعد خواهیم دید، تعداد قابل‌توجهی از شباهت‌های مشهود بین قرآن و سنت‌های پیشین یهودی و مسیحی این نکته را به قدر کافی تأیید می‌کنند. اما تأکید آشکاری هم هست بر اینکه در نهایت، قرآن نسبت به کتاب‌های مقدس پیشین اعتبار بیشتری دارد.

مطابق آیه‌ای که در ابتدا نقل شد، این رسول قرآن است که برای یهودیان و مسیحیان [حقایق را] روشن می‌کند. آیه‌ای دیگر از همین سوره حاوی نگرشی جدلی‌تر به همین موضوع است: «ای اهل کتاب، رسول ما به سوی شما آمده است که برای شما بسیاری از چیزهایی را که شما از کتاب [خودتان] مخفی می‌کردید



روشن می‌کند و بسیاری از آن را نادیده می‌گیرد» (مائده: ۱۵)؛ و در آیه‌ای دیگر، ندای الهی قرآن می‌گوید: «ما کتاب را به سوی تو [یعنی محمد] نازل کرده‌ایم فقط برای اینکه آنچه را درباره‌ی آن اختلاف دارند برایشان روشن کنی و همچون هدایت و رحمتی برای مؤمنان» (نحل: ۶۴). از این رو، قرآن مدعی است که معنای وحی‌های پیشین را شرح می‌دهد و روشن می‌سازد و شیوه‌ی فهم معاصران قرآن از آنها را اصلاح می‌کند. نمونه‌ای برای این روشن‌سازی و اصلاح تأکید قرآن بر این نکته است که مسیحیان در تلقی عیسی به مثابه خدا آشکارا اشتباه کرده‌اند: «مسیح پسر مریم جز پیامبری نبود که پیامبران دیگر قبل از او آمدند» (مائده: ۷۵). نمونه‌ای دیگر این بیان قرآن است که احکام غذایی یهود ریشه در ساختاری صرفاً انسانی دارد: «همه‌ی غذاها برای بنی‌اسرائیل حلال بود، جز آنچه اسرائیل (یعقوب) تا پیش از نزول تورات بر خود حرام کرده بود...» (آل عمران: ۹۳).

پرداختن به یهودیان و مسیحیان در اینجا این مطلب را آشکار می‌کند که مخاطبِ اعلان‌های قرآن دریافت‌کنندگانی‌اند که باید با اندیشه‌های مسیحی و یهودی پیشاقرآنی تا حدودی آشنا بوده باشند. اما همین نکته درباره‌ی گروهی دیگر از مخاطبان، که در مجموع در قرآن بسیار برجسته و مهم‌اند، نیز صادق است. این گروه اغلب «کافران» (به عربی: «الکُفَّار» یا «الَّذین کَفَرُوا») خوانده می‌شوند. باید تأکید کرد که قرآن عموماً بین یهودیان و مسیحیان از یک سو و این کافران از سوی دیگر تمایز می‌گذارد. بنابراین، به نظر می‌رسد واژه «کُفَّار» عموماً به بی‌دینان اشاره دارد، یعنی غیریهودیان و غیرمسیحیان. آنچه کفار بیش از هر چیز بارها به آن متهم می‌شوند این است که مخلوقات دیگر را شریک خدا قرار می‌دهند. در واقع، اغلب به آنان با نوعی اختصار در اصطلاح و با تعبیر «شریک‌کنندگان» (به عربی: «المُشْرِکون» یا «الَّذین اَشْرکوا») اشاره می‌شود. این بدان معناست که قرآن آنان را افرادی توصیف می‌کند که به برخی الهه‌های فرودست به مثابه واسطه‌هایی بین خودشان و خدای خالقِ متعال یا «الله» متوسل می‌شوند.

مطابق قرآن، این مخلوقات واسطه، از آنجا که الهی و شایسته‌ی عبادت به حساب می‌آیند، با خدای واحد حقیقی شریک خوانده می‌شوند. به این معنا، این مشرکان افرادی معتقد به چندخدایی و باورمند به تعدد خدایان معرفی می‌شوند، اگرچه ظاهراً برتری الله و نقش او به مثابه خالق جهان را قبول دارند. این نکته را از جمله با دو آیه زیر می‌توان نشان داد: «اگر تو [یعنی محمد] از آنان بپرسی چه کسی از آسمان آب می‌فرستد و زمین را پس از مردن پی‌درپی‌اش با آن زنده می‌کند؟ خواهند گفت: خدا» (عنکبوت: ۶۳)؛ «اگر از آنان بپرسی چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است؟ خواهند گفت: خدا» (لقمان: ۲۵).



اکنون، به نظر می‌رسد متقدم‌ترین مطالب قرآن بیشتر مربوط به متقاعد کردن این مشرکان است به اینکه تنها یک خدا وجود دارد و او تمام انسان‌ها را در پایان تاریخ دوباره زنده و آن‌ها را داوری خواهد کرد. اما درحالی‌که مشرکان به‌وضوح کسانی توصیف می‌شوند که این اندیشه را انکار کردند، هرگز به نظر نمی‌رسد که با آن ناآشنا باشند. آنان این عقیده را به‌مثابه حکایتی کهن اما بی‌پایه و نامعقول کنار می‌گذارند، درست همانند خداناباوران مدرن که ممکن است داستان‌های بایبلی‌ای را که در دوران کودکی‌شان شنیده‌اند کنار بگذارند. این موضوع را می‌توان بسیار آشکار در این آیه دید: «آنان [یعنی مشرکان] گفتند: زمانی که بمیریم و خاک و استخوان شویم، دوباره برانگیخته می‌شویم؟ پیش از این، به ما و پدرانمان این تهدید را کرده بودند؛ این‌ها فقط افسانه‌های کهن است» (مؤمنون: ۸۲-۸۳).

این واقعیت را که مخاطبان قرآن دربارهٔ اندیشه‌ها و روایت‌های یهودی-مسیحی باید شناخت قابل توجهی می‌داشتند، از نکته‌ای دیگر نیز قابل استنباط است. روایت‌های داستانی مبتنی بر بایبیل که اغلب در سوره‌های قرآن یافت می‌شوند عموماً به شیوه‌ای مبهم نقل می‌شوند، چنان‌که تنها زمانی قابل فهم می‌شوند که خواننده از اطلاعات پیشینی قابل توجهی دربارهٔ قهرمان اصلی داستان، مثل نوح یا ابراهیم یا موسی، برخوردار باشد. همهٔ این‌ها به این معناست که قرآن از سنت‌های یهودی و مسیحی تنها اقتباس نمی‌کند، بلکه آن‌ها را مسلم می‌گیرد. قرآن به وام‌گیری پنهانی نمی‌پردازد، بلکه دربارهٔ معنا و اشاره‌های بخشی قابل توجه از اطلاعات بایبلی یا بایبل‌محور به‌طور آشکار بحث می‌کند. قرآن این کار را نه‌فقط در برابر یهودیان و مسیحیان بلکه در برابر به‌اصطلاح مشرکان که معمولاً همان عرب‌های بی‌دین و چندخداباور مکه تلقی می‌شوند انجام می‌دهد.

حال، این واقعیت که قرآن با روایت‌ها و اندیشه‌های یهودی و مسیحی به‌شکلی عمیق سروکار دارد گاهی با روش سنت اسلامی در تصویر چگونگی ظهور قرآن ناسازگار احساس می‌شود. بنا بر منابع اسلامی، متن‌های قرآنی ابتدا بین سال‌های ۶۱۰ تا ۶۳۲ میلادی در منطقهٔ حجاز عربستان غربی و به‌طور دقیق‌تر در شهرهای مکه و مدینه ظاهر شدند. بنا بر این گزارش‌ها، محمد، که اهل مکه بود، در چهل‌سالگی دریافت وحی‌های الهی را آغاز کرد و در طی مدتی، جماعتی از پیروان مشتاق که شرک غالب در مکه پیش از اسلام را نپذیرفته بودند مجذوب تبلیغ او شدند. در ۶۲۲ محمد و پیروانش ناگزیر مکه را ترک کردند و در مدینه پناه جستند، یعنی حدود سیصد کیلومتر دورتر به سمت شمال. زیرا با آزار فزاینده و تحمل‌ناپذیر کافران مکه مواجه بودند. مطابق گزارش‌ها، در مدینه جماعت قرآنی با دشمنی تعدادی از قبیله‌های یهودی مواجه شدند

که سرانجام [این قبیله‌ها] اخراج، اسیر یا کشته شدند. در همان زمان، از سلسله‌ای از درگیری‌ها و نبردها بین پیروان محمد و مکیان مطلع می‌شویم که در پایان آن‌ها جماعت قرآنی توانست کنترل جایگاه قبلی خود یعنی مکه را به دست بگیرد و آن را به عبادتگاه مرکزی اسلام تبدیل کند.

ترتیب تاریخی این رویدادها را ما بر اساس منابعی عربی به دست آورده‌ایم که بیش از یک قرن پس از سال مشهور وفات محمد یعنی ۶۳۲ نوشته شده‌اند. اگرچه این منابع مدعی‌اند که مبتنی بر نقل شفاهی شاهدان عینی‌اند، روش‌شناسی پژوهش تاریخی-انتقادی به‌طور جدی مستلزم این است که صحت این تاریخ را با مطالعه انتقادی بررسی کند. یکی از عوامل تردید ممکن است در این واقعیت نهفته باشد که منابع اسلامی خاستگاه قرآن را در محیطی فرهنگی تعیین کرده‌اند که حاکمان آن سنگ‌پرستان مشرکی بودند که از اندیشه‌ها و مناسک یهودی و مسیحی تقریباً هیچ اثری نپذیرفته‌اند. درست است که برخی روایت‌های متفاوت حتی درون سنت اسلامی وجود دارد، اما با این حال، گفته‌اند که وقتی محمد و پیروانش در ۶۲۲ به مدینه رفتند، قبایل یهودی در آنجا حضور داشتند و همچنین گفته‌اند تعداد اندکی یکتاپرست غیریهودی و غیرمسیحی در محیط [شکل‌گیری] قرآن حاضر بوده‌اند. اما در اصل آنچه می‌یابیم چند مورد ردپای یکتاپرستانه و یهودی در سناریویی است که اغلب کفرآمیز و شرک‌آمیز است. و [حالا] این پرسش کاملاً معقول است که آیا واقعاً یک بافت تاریخی قابل قبول برای پیکره قرآن، آن‌گونه که در اختیار ماست، وجود دارد؟ چون همان طور که دیدیم، به نظر می‌رسد قرآن بیشتر وقت‌ها با مخاطبانی سخن می‌گوید که درباره مفاهیم و روایات بایبلی اطلاعات زیادی دارند، تا کسی که به سناریوی اسلامی سنتی درباره خاستگاه [قرآن] باور دارد. بنابراین، برخی محققان این فرضیه را پذیرفته‌اند که ممکن است پیکره قرآن در مکان یا زمانی متفاوت با آنچه به‌طور سنتی فرض کرده‌اند ریشه داشته باشد.

بدین ترتیب، خاستگاه قرآن شاید عربستان نباشد، بلکه فلسطین باشد که درون امپراتوری بیزانس مسیحی قرار داشت. هیچ چیز حساسیت‌برانگیز نامناسبی درباره این زنجیره اساسی فکر وجود ندارد. این جزئی از کار یک محقق است که بررسی کند آیا اطلاعاتی که او در پی توضیح آن‌هاست اطلاعاتی تجربی است یا اطلاعاتی ادبی یا اطلاعاتی باستان‌شناختی؟ آیا نظریه‌ای متفاوت با آنچه تاکنون پذیرفته‌ایم می‌تواند این اطلاعات را بهتر توضیح دهد؟ اکنون، کل مسئله آشکارا بسیار پیچیده است و من بحثی بسیار مفصل‌تر درباره این موضوع را در کتابی جدید به انجام رسانده‌ام. اما در مجموع، دیدگاه کلی من این است که روایت

سنتی از خاستگاه قرآن را به جای اینکه با نظریه‌ای کاملاً متفاوت جایگزین کنیم، کافی است به‌طور ملایم اصلاح کنیم. همین حالا منظورم از اصلاح و بهبود ملایم را توضیح خواهم داد.

به هر حال، از نگاه من، اکنون شواهدی کاملاً قابل اعتماد در دست است دایر بر اینکه متن قرآن تا نیمه قرن هفتم و حتی شاید زودتر بسته شد و پس از آن دیگر تغییر نکرد. واقعاً به نظر نمی‌رسد که قرآن به برخی رخداد‌های تعیین‌کننده تاریخ اواخر قرن هفتم اشاره کرده باشد که این امر را محتمل می‌سازد که زمان قرآن پیش از این رخدادها بوده است. همچنین تعداد فزاینده‌ای از دست‌نوشته‌های کهن قرآنی وجود دارد که اکنون با استفاده از [آزمایش رادیو] کربن تاریخ‌شان دهه‌های میانی سده ششم تعیین شده است. از این رو، درباره تاریخ قرآن و خاستگاه زمانی آن من همچنان فکر می‌کنم که دیدگاه سنتی درباره زمان ورود این متن به صحنه تاریخ جهان صحیح است. درباره خاستگاه جغرافیایی قرآن، باید توجه داشت که متن قرآن بر این دلالت دارد که مخالفان مشرک عمل قربانی کردن حیوانات را انجام می‌دادند و برخی خدایان عرب باستان را محترم می‌شمردند. این واقعیت با تعیین مکان محمد و قرآن به‌طور سنتی، یعنی ناحیه حجاز عربستان، به‌خوبی سازگار است، تا آنجا که قربانی کردن حیوانات مدت طولانی در امپراتوری بیزانس ممنوع بود.

اما حتماً باید این حقیقت را توضیح دهیم که به نظر می‌رسد نخستین مخاطبان قرآن، نه فقط یهودیان و مسیحیان مخاطب بلکه مشرکان قرآن نیز، در روایت‌ها، زبان‌ها و مفهوم‌های مرتبط با یهودیت و مسیحیت باستان متأخر خبره و باتجربه بودند. بنابراین، به نظر می‌آید مشرکانی که نخستین مخاطبان قرآن در دوره مکی محمد بودند، نه بی‌دینان اغلب ناآشنا با اندیشه‌ها و آداب یهودی-مسیحی بلکه انواع مختلفی از بی‌دینان بودند که مدتی طولانی در معرض سنت‌های بایبل محور قرار داشتند؛ اینان از سمت شمال و جنوب به عربستان مرکزی نفوذ کرده و برخی از این اندیشه‌ها و اعمال [بایبلی] را با آداب عربی بومی‌شان به هم آمیخته بودند. در واقع، شواهد خوبی بر این نکته در قرآن وجود دارد؛ مثلاً در قرآن، مشرکان به الهه‌های فرودست نه تنها به‌مثابه خدایان بلکه به‌مثابه فرشتگان اشاره کرده‌اند که بی‌تردید مفهومی شناخته‌شده در یهودیت و مسیحیت است. همچنین ایده کارکرد شفاعت‌گری این الهه‌ها برای آدمی در نزد خالق دقیقاً مشابه نقش قدیس‌های مسیحی است. بنابراین، به نظر می‌رسد مشرکان از طریق منشوری ذهنی، که اجزای سازنده یهودی-مسیحی قابل توجهی در خود داشت، به درک الهه‌ها و مناسک اساساً شرک‌آمیزشان رسیده بودند.

از این رو، در پاسخ به پرسشی که در ابتدای این بخش مطرح کردیم چه می‌توانیم بگوییم؟ چرا در دهه‌های نخستین سده هفتم میلادی کتاب مقدس جدیدی به زبان عربی شکل گرفت؟ به نظر می‌رسد آموزه اصلی



کهن‌ترین مطالب در پیکره قرآن این مدعاست که در لحظه‌ای در آینده جهان به پایانی فاجعه‌آمیز و ناگهانی خواهد رسید که همه مردگان زنده خواهند شد و خدا داوری نهایی را برپا خواهد کرد و بر این اساس، پرهیزکاران در بهشت پاداش داده می‌شوند و دیگران تا ابد در جهنم عذاب خواهند شد. برخی عبارتهای متقدم قرآن حتی از این حکایت دارند که قیامت و داوری نهایی نزدیک است. مثلاً ندای الهی قرآن در عبارتی اعلام می‌کند: «آن‌ها آن [یعنی داوری نهایی] را دور می‌بینند و ما آن را نزدیک می‌بینیم» (معارج: ۶-۷). بنابراین، به احتمال زیاد، انگیزه اولیه‌ای که موجب شکل‌گیری قرآن شد موضع‌گیری درباره انتظار قریب‌الوقوع قیامت و داوری نهایی بود.

محققان نشان داده‌اند که پیش‌بینی‌های آخرالزمانی درباره پایان جهان در سرتاسر خاورمیانه و در طول سده‌های ششم و هفتم میلادی رایج بودند؛ به نظر می‌رسد تا حدی این جو فراگیر جرقه اولیه‌ای را تشدید کرد که به مجموعه‌ای از بیان‌های پیامبرانه رونق بخشید و [همان‌ها] در نهایت به پیکره قرآن تبدیل شدند. البته شرایطی تاریخی در کار بودند که توضیح می‌دهند چرا این اتفاق در عربستان غربی خارج از مراکز فرهنگی هلال حاصل‌خیز و به زبان عربی رخ داد. مهم‌تر از همه اینکه در سده‌های پیش از ظهور اسلام ابرقدرت‌های دوران باستان متأخر، یعنی امپراتوری بیزانس و امپراتوری ساسانی در ایران و عراق، در شبه‌جزیره عربستان نفوذی فزاینده یافتند. این تجاوز امپراتوری هم‌چنین با رسوخ فزاینده شکل‌های متنوعی از یهودیت و مسیحیت در عربستان همراه بود؛ و اگرچه به نظر نمی‌رسد که پیش از قرآن ترجمه‌ای عربی از بائبل موجود بوده باشد، احتمالاً یهودیان و مسیحیان عرب‌زبان در باب موضوعات بائبلی، علاوه بر زبان آرامی یا یونانی، به زبان عربی نیز سخنرانی و تبلیغ می‌کردند. این همان شرایط زمینه تاریخی و فرهنگی است که جرقه انتظار قریب‌الوقوع داوری نهایی در آن افکنده شد. نتیجه این‌ها در نهایت شد قرآن. اکنون، با بیان مطلب به این صورت به نظر می‌آید که گویی من دارم معادله تاریخی جامعی را پیشنهاد می‌کنم که هر نوع دخالت و حیانی خدا را قاطعانه کنار می‌گذارد. اما در واقع، دلیلی ندارد که یک مسلمان معتقد و پای‌بند به خاستگاه الهی قرآن سناریوی تاریخی‌ای را که من طراحی کرده‌ام به‌مثابه مجموعه‌ای از عللی نبیند که راه را برای جریان ارتباط الهی فراهم می‌کند و در عوض، آن را چیزی بداند که توسل به مفهوم وحی را از میان برمی‌دارد. آیا مجموعه‌ای مشخص از عوامل تاریخی پیرامون شکل‌گیری قرآن تمام چیزی است که قرار است پیدایی قرآن را شرح دهد؟ آیا گزارش ما از شکل‌گیری قرآن به اجزایی متافیزیکی مثل اراده خدا بر شناساندن خود به انسان‌ها هم نیاز دارد؟ این پرسشی اعتقادی است که از دایره پژوهش تاریخی فراتر می‌رود، اما با آن ناسازگار نیست.